

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

باز هم الحمد لله خدا را شکر که بعد از مدتی خدمت آقایان رسیدیم، عرض شد بحثی را که مرحوم نائینی داشتند در اینجا در بحث تعبدی و توصلی بود البته تعبدی و توصلی چون حالا بعد خود ایشان مستقلا مورد بحث قرار می گیرد این از همان اوائل در دنیای اسلام مطرح شده که حالا بحث تاریخی اش و شرحش را ان شاء الله بعد می گوئیم لکن در کتب ما یعنی در کتب اصول خصوصا اصول متأخر دو معنای دیگر هم برای تعبدی و توصلی اضافه کردند که مجموعا غیر از آن تعبدی و توصلی معروف است.

معنای اولش این است که آیا به اصطلاح در تعبدی مراد از تعبدی آن عملی است که درش مباشرت شرط است و توصلی اعم از اینکه مباشرت انجام بدهد یا دیگری، آن وقت ایشان راجع به این بحث وارد بحث شدند هم بحث اصل لفظی را مطرح کردند هم بحث اصل عملی را عرض کردیم در میان متأخرین از شیعه انصافا این دو تا بحث کاملا از هم جدا شده است همیشه من عرض کردم متأخرین از شیعه مراد ما از زمان وحید بهبهانی به بعد است و انصافا در این میانه کتاب های خوبی نوشته شده است مناهل هست اشارات هست خیلی زیاد است به یکی دو تا نیست که بخواهیم اشاره کنیم، از خود وحید که شروع شده به بعد انصافا کتاب های خوبی نوشته شده و نسبت به دوران قبل حتی نسبت به اصولیین قبل ما یعنی کسانی که در مباحث اصول هم حتی وارد شدند امثال محقق اصفهانی امثال علامه محقق ثانی امثال مقدس اردبیلی قدس الله نفسه که مباحث اصولی را مطرح می کند و انصافا هم مرحوم اردبیلی در این جهت می شود گفت تقریبا نوآوری دارد یعنی می شود گفت سعی کرده مسائل فقهی را که بین شیعه متعارف بوده حالا به خاطر روایت یا اجماع یا غیرش این ها را دو مرتبه غربال گری بکند، یکی از غربال گری های بسیار خوب ما توسط مرحوم مقدس اردبیلی است قدس الله سره.

البته خوب طبعاً نسبت به زمان خود ایشان نسبت به تاریخ ایشان و نسبت به امکاناتی که در اختیار ایشان بود خوب طبیعتاً کم است عرض کردیم ما اصولاً رسماً کتاب رجالی مصطلح خوب کم داشتیم فرض کنید مثلاً کتاب رجالی شیخ یک جور است رجال نجاشی که فهرست است اصولاً رجال نیست، رجال کشی هم بد نیست اما خوب خیلی مشوش شده کتاب محوش شده، تقریباً کتاب رسمی رجالی ما از زمان سید بن طاووس است که توسط دو شاگرد ایشان ابن داوود و علامه رحمهم الله جمیعاً انجام شد، کتاب ابن داوود خیلی اغلاط دارد می گویند نسخه ی خود ایشان اغلاط است اما ابداعات لطیفی هم دارد نکات لطیفی، لکن به خاطر اینکه زیاد درش غلط دارد یعنی

یکی از غلط‌های بسیار رایج کتاب بین کش و جش است یک مطلبی را از کش نقل می‌کند در جش موجود است یعنی از کشی نقل می‌کند از نجاشی بوده این معروف است که خط ایشان خط بدی بوده بین کش و جش را این زیاد است تقریباً در هر صفحه‌اش چند مورد هست یعنی اینقدر زیاد است .

خدا رحمت کند مرحوم محدث ارموی دائماً اشاره کرده در هامش که مثلاً در نسخه این طور است اما ، و فواید لطیفی هم دارد نکات لطیف دارد نکات مشکل دارد بالاخره ابداع این طوری است کاری که می‌خواهد تازه شروع بشود همیشه مشکلاتی همراهش دارد . کتاب علامه از این جهت جمع و جورتر و مرتب‌تر است اما کتاب علامه یک کتاب ، اصلاً کلاً کتاب خلاصه‌ی ایشان کوچک است کتاب کوچکی است نصفش اصطلاحاً حالا آن هم احتیاج به شرح دارد در موثقات است نصفش در مجروحین است یعنی آنی را هم که ایشان دارد خیلی مختصر است .

آن وقت از زمان علامه تقریباً تا حدود یکصد سال قبل تقریباً ، تقریباً معیار رجال ما همین کتاب است چیزهایی هم شده نمی‌خواهم بگویم نشده است اما تقریباً معیار رجال مثلاً برای مقدس اردبیلی بیشتر همین است یا مرحوم صاحب مدارک و دیگران همین کتاب است از زمان وحید بهبهانی یک مقداری عوض شد قضایا اما خوب کش و قوس داشت یعنی فرض کنید مثلاً اگر از ابن غضائری نقل می‌کرد از همین علامه بود دیگر تقریباً و گاهی هم ابن داوود از علامه بود که حالا بعدها بعد مناقشه کردند که این برای ابن غضائری هست ، نیست خودش وضعش چطور بوده و الی آخر مناقشاتی که شده است .

و لذا آن مدارک اصحاب ما چون من همیشه دلم می‌خواهد که در ضمن بحث‌ها آن نقاط تاریک را هم روشن بکنیم که اگر می‌خواهیم کار بکنیم چه کار باید بکنیم نقطه‌ی تاریکی که ما داریم که هنوز رویش کار نشده شناخت رجال و علمای قم در همین فتره‌ای که به حساب حدیث به قم منتقل می‌شود ، حدیث حدوداً از سال ۲۰۰ تا سال ۴۰۰ در قم جولان دارد که این را بعد ما توضیحاتش را عرض می‌کنیم ، تقریباً انتشار حدیث ما به عنوان انتشار حدیث در قم چون محیط قم یک محیط مذهبی بود ، شیعه بود دیگر همین احادیث با کم و زیادش به بغداد هم آمد اما بغداد یک محیط سنی بود به هر حال ولو حکومت دست آل بویه بود و شیعه بودند اما به هر حال محیط اهل سنت بود اصطلاح علمی‌شان اصطلاحات اهل سنت بود اما در قم نه برداشت‌ها بیشتر تلقی‌ها تلقی شیعی بود .

این به اصطلاح ما در این ۲۰۰ سال دانشمندان قم و رجال قم را خیلی معرفت نداریم ، مثلاً محمد بن علی ماجیلویه مثلاً همین که الان در کتاب صدوق زیاد داریم ایشان دارد عن عمه در صورتی که در نجاشی آمده عن جده حالا عن عمه درست است یا جده درست

است ، می گویم یک مشکلات این طوری داریم ما اصلا یکی از مشکلات ما رجال قم که تاثیر گذار بودند آنهایی که تالیف داشتند خوب نجاشی متعرض شده شیخ هم مختصری متعرض شده نه آنقدر که باید و شاید که مناسب باشد این یکی از نقاط تاریک است که اگر این روشن بشود خیلی می تواند کمک بکند یکی از نقاط تاریک ما این رجال و روات ما به لحاظ رجالی نه به لحاظ تالیف و فهرست و اینها معلومات ما در این برهه از زمان خیلی کم است فوق العاده کم است .

و لذا هم خیلی از روایات را ما الان قبول نمی کنیم به خاطر جهلی که داریم که عرض کردیم از زمان وحید بهبهانی ایشان با توجه به این نکته سعی کرد جهل را بردارد ، سعی ایشان یک مقدار این شد که این جهالت را بردارد . خوب ما الان در قرن پانزدهم هستیم انصافا می توانیم خوب ، نسبتا بهتر قضاوت بکنیم نقاط جهل ، نقاط تاریک ، نقاط روشن را بهتر بشناسیم .

به هر حال از زمان وحید که این در اصول انصافا شیعه قدم های جدیدی برداشت که عرض کردیم عمدتا ، عمدتا در این بود که سعی شد حتی المقدور اباحت اصول را با روایات توفیق بدهند این هم به خاطر حرکت شدید اخباری ها بود بعد از اینکه اخباری ها به شدت به اصول حمله کردند این منشاء این شد که استصحاب را از روایت در بیاورند برائت را از روایات در بیاورند خیلی از مسائل و عرض کردیم یک افراطی هم باز خود اخباری ها کردند تمام اصول را سعی کردند از روایات در بیاورند .

یک چند تا کتاب مثل اصول اصلیه که چاپ شده برای مرحوم آقای سید عبدالله شبر این دیگر مفهوم شرط و مفهوم وصف و اوامر و نواهی را همه را سعی کرده از روایات در بیاورد تمام امور را سعی کرده از روایات یعنی طبق همین کتب اصول ایشان از روایات به اصطلاح از روایات استخراج بکند آن مقدار هم داریم . حتی کاری را هم که مرحوم آقای شیخ حر کرده که این کار الان هم بشود کار خوبی است یعنی انصافا مجموعه ی روایاتی که از اهل بیت کلیات است اینها را استخراج کرده حالا برای اصول می خواهد باشد یا غیر اصول باشد .

مثلا کل ما کان کذا ، من کان کذا ، ما من شیء هر چه روایتی که از آن استفاده ی عموم می شود الفصول المهمة فی اصول الائمة این کار خوبی است انصافا الان هم ما در جامع صغیر سیوطی هم داریم قبل از ایشان داریم دیگران هم داریم آنها در ذیل کلمه ی ما مثلا چون حروف هجاء آمده به صورت کل ما الان در احادیث اسلامی ها و در آثار ، اصطلاح حدیث را به معصوم نسبت می دهند ، اثر را به غیر معصوم مثلا کلامی است از ابن عباس ، کلامی است از فرض کنید تابعین ، کلامی است فرض کنید طاووس مثلا حسن بصری ، اینها را اصطلاحا آثار می گویند که ما یک احادیث داشته باشیم آثار داشته باشیم بین این دو تا فرق بگذاریم .

در مجموعه‌ی احادیث و آثار ما این را داریم یعنی انصافاً یک مجموعه‌ی خوبی داریم که بتوانیم کلیات را جمع آوری بکنیم نه ربطی به اصول ما ندارد ها این یک اصول دیگری است الفصول المهمة‌ی ایشان یک اصول دیگری است اما به درد اصول ما هم می‌خورد .

به هر حال و انصافاً هم مرحوم شیخ انصاری به نظر مقدار زیادی به مرحوم شریف العلماء متأثر بوده شریف العلماء هم شخصیت علمی است خود شیخ هم بسیار شخصیت پخته‌ای است خیلی نه افراط و تفریط درش نیست انصافاً خیلی تأثیر گذار بوده و استفاده‌ی ایشان از عده‌ای از بزرگان چه در فقه چه در اصول و خود ایشان هم شخصیت خود ایشان انصافاً خیلی تأثیر گذار بوده است .

اصطلاحاً امروزه ما بعد از شیخ را مکتب شیخ معرفی می‌کنند در حقیقت من به اسم مکتب شیخ نمی‌گویم مکتب اصول جدید که از زمان وحید شروع شد انصافاً توسط شیخ خیلی حدود و چهره‌هایش معین شده و بعد از آن هم توسط اصولیین بعدی مخصوصاً امثال نائینی و آقا ضیاء خیلی این کار شد رویش چکش کاری زیادی شد این اصولی که از زمان شیخ قدس الله نفسه شروع شد و طبعاً ادامه دارد بحث ادامه دارد یکی از قسمت‌هایی که خیلی خیلی مهم است این مسأله‌ی اصول عملیه است این را خیلی زحمت کشیدند اهل سنت چنین زحمتی را نکشیدند .

بعدش هم نکته‌ی اساسی که هست ببینید آقا در مسائل علمی این مطالب را این طوری یاد بگیرید اینها ریشه دارد شما یک ریشه را که بکشید ممکن است یک بنا به طور کلی به هم بخورد آن زیر بنا در اهل سنت غالباً اصول عملیه را معامله‌ی امارات با آن می‌کردند این در اصول متأخر شیعه شد که امارات را از اصول جدا کردند یعنی استصحاب را یک امر واقعی می‌دانستند ، برائت را یک امر واقعی می‌دانستند این خیلی فرق می‌کند ، دقت کردید ؟ یعنی آن ریشه‌ی کار که بخواهید بکشید آن سر رشته‌ی اصلی که بحث را کلاً عوض می‌کند این است که آیا استصحاب یک امر واقعی است یا استصحاب اصل عملی است و امر واقعی نیست و بعد هم اصول عملیه را تقسیم کردن و بررسی کردن و ترتیب دادن مرتب کردن این کار بسیار سنگینی بود یعنی انصافاً اهل سنت در تعارض روایات خوب خیلی کار کردند از همان قدیم این کار شده است .

و لکن در تعارض اصولی خیلی یعنی بیشتر بردند مثل همان مثلاً یک جایی استصحاب جاری بوده با فرض کنید قاعده‌ی سوق مسلم هم چنان که در امارات تخصیص قائل بودند اینجا هم تخصیص قائل بودند ، مثلاً اکرم العلماء لا تکرّم فساد العلماء تخصیص قائل بودند اینجا هم گفتند شما استصحاب می‌کنید مگر قاعده‌ی سوق مسلم بیاید این را تخصیص قائل بودند ، دقت می‌کنید ؟

در اصول متاخر شیعه این تخصیص را برداشتند اصولا گفتند یا حکومت است یا ورود است به هر حال تخصیص را برداشتند اصل تخصیص را برداشتند این نکته اش این نیست که اینجا تخصیص هست یا نه ، نکته اش این است که آیا او یک امر واقعی است یا یک امر واقعی نیست یا بخواهیم حالا به عبارت دقیق تری بگوییم اینها می آمدند مثلا می گفتند در اینجا دو تا اصل جاری می شود ، سه تا اصل جاری می شود ، حالا گاهی اصول با هم دیگر موافق بودند می گفتند هر دو جاری می شود ، گاهی اصول با هم موافق نبودند می گفتند مثلا این یکی اش جاری می شود تخصیص می خورد به آن یکی جاری نمی شود .

فرض کنید مرحوم شیخ در بحث حجیت ظن می گوید خوب استصحاب عدم حجیت هم هست چون اول حجیت نبوده استصحاب ، لکن اصالة عدم الحجية هم هست اصل اولی عدم حجیت این دو تا با هم موافقند اصالة العدم با استصحاب عدم حجیت با هم موافقند آیا هر دو با هم جاری می شوند یا یکی جاری می شود یکی دیگر جاری نمی شود ، مبنا بر این بود که مثلا هر دو جاری می شود لذا این خودش یک بحثی است اگر دو تا اصل موافق بودند آیا هر دو جاری می شوند یا نه من نمی خواهم الان وارد این بحث بشوم خوب معروف است بینشان که نمی شود یکی اش جاری می شود و باز بحث دیگر این است که اگر نباشد یکی اش جاری بشود استصحاب جاری می شود یا اصالة عدم الحجية جاری می شود .

اینها آمدند یک ترتیب بندی دادند این عمده ی نکته این است آن ترتیب بندی این بود که اصالة العدم الحجية به حالت سابقه نگاه نمی کند ما شک می کنیم حجت است یا نه اصل عدم حجیت است ، استصحاب عدم حجیت حالت سابقه را لحاظ می کند می گوید سابقا حجت نبود شک می کنیم جعل حجیت شده یا نه اصل عدم جعل حجیت است .

آن وقت طبق قاعده چون اصل عملی است چون به اصطلاح جعل وظیفه است در این جور موارد همیشه به آن که اخف است و اقل است اکتفا می کنند تا اکثر ثابت بشود اگر نباشد شما به مجرد شک بگویید اصل عدم حجیت است دیگر نمی خواهد حالت سابقه را نگاه بکنید روشن شد ؟ در صورتی که در تفکر اهل سنت اینها نبود دقت می کنید ؟

یکی از حضار : یعنی اینکه شک در موضوع باشد در مورد باشد

آیت الله مددی : فرق نمی کند .

شما به مجرد اینکه شک کردید اصل عدم حجیت است نمی خواهد دیگر حالت سابقه را ببینید حالت سابقه را بکشید تا الان چرا چون تنزیل است یعنی چون جعل است چون مفروض این است که نمی دانید جعل است چون مفروض جعل است باید یک جعلی بشود .

و لذا من درایامی که در آنجا این بحث را کردیم عده‌ای مثلاً اصالة عدم قرشیت را جاری کردند عده‌ای هم استصحاب عدم قرشیت اصالة عدم قرشیت اصل غیر تنزیلی استصحاب اصل تنزیلی است. ما شک می‌کنیم که اگر این زن قرشی هست یا نه اصل این است که قرشی نیست یعنی به مجرد شک کافی است نمی‌خواهد حالا حالت سابقه را ببینیم که ببینیم حالت سابقه دارد یا ندارد و لذا عرض کردیم در اصل عدم ازلی در حقیقت دو ازل است این را آقای حکیم در حقائق الاصول دارد، یکی اصالة عدم القرشية فی نفسه به عنوان اینکه قرشیت یک امر حادثی است.

اصالة العدم عرض کردم نکته‌اش حالا این نکاتی است که دو جور معنا می‌شود به طور کلی، یکی اصالة العدم به این معنا که در واقع نیست مثلاً زید ازدواج کرده یا نه اصالة عدم ازدواج در واقع نیست. چون ازدواج امر حادثی است امر حادث احتیاج به اثبات دارد پس در واقع نیست این را نمی‌شود اثبات کرد این را اثبات این که در واقع نیست نمی‌شود گفت، دقت کردید؟

عرض کردم مرحوم نائینی در رساله‌ی لباس مشکوک یک تصویری کرده که ما مثلاً در واقع نباشد بعد هم خودش جواب داده هر تصویری هم جوابش هر دو مخدوش است دیگر حالا نمی‌خواهیم وارد این بحث بشویم ان شاء الله اگر یک جایی مناسب شد.

مراد از اصالة العدم یعنی در ظاهر نیست در علم ما، یعنی هر امری که حادث است شک بکنیم وجود پیدا کرده یا نه اصل عدمش است، یعنی اصل طبق علم ما نه طبق واقع نه اینکه در واقع، شک داریم بچه دار شد یا نه، اصل عدم، چون بچه دار شدن امر حادثی است بگوییم هر امر حادثی را اگر ما به آن علم پیدا نکردیم یعنی اگر نمی‌دانستیم بنا به این می‌گذاریم که نیست، نیست در علم در اثبات نه در ثبوت، اصالة العدم یک اصل ثبوتی نیست یک اصل اثباتی است یعنی علم نداریم، همین که علم نداشتیم حکم می‌کنیم نیست، این نیست، نیست علماً نه نیست واقعاً دقت کردید؟

این یک مساله‌ای است که مثلاً در اینجا مرحوم نائینی اگر گفت شک در تعیین و تخییر شد تعیین، خوب در آنجا شک در سقوط هم هست ما به مجرد شک در سقوط اشتغال جاری می‌شود، نمی‌خواهد بگوییم پس شک در تعیین و تخییر می‌کنیم، اشتغال می‌گوید تعیین، احتیاج به دو مرتبه منجر به اشتغال نداریم تعیین و تاخیر، همین که شک در سقوط کردیم خودش کافی است اینجا دو تا اصل با هم موافقند نائینی یکی‌اش را جاری کرده همین اصل در تعیین لکن احتیاجی به این نیست، همین که ما شک در سقوط بکنیم اشتغال جاری می‌شود بعد در اشتراط گفت اصل عدم اشتراط لکن چون شک در سقوط اشتغال جاری می‌شود قاعده‌ی احتیاط جاری می‌شود، حرف ایشان در آن دو تا بود با هم معارضند این دو تا با هم موافقند این بحث تعارض اصول بحث بسیار لطیفی است.

و ما عرض کردیم نکته‌ای را که آقایان حل کردند متعارفشان همان تخصیص است ، بعدی‌ها بیشتر آمدند جنبه‌ی حکومت را مطرح کردند ، عرض کردیم به نظر ما هیچ کدامش را نمی‌شود درست اثبات کرد آن نکته‌ی اساسی که ما در بحث پیش کشیدیم این بود ، این که مرحوم شیخ دارد الشک ان لوحظ معه الحالة السابقة که در استصحاب لحاظ حالت سابقه شده عرض کردیم این مطلب ایشان روشن نیست تمام اصول عملیه درش لحاظ هست .

یعنی شما در اصول عملیه یک لحاظی می‌کنید طبق آن لحاظ هم جعل می‌کنید جعل هم باید مناسب با آن لحاظ باشد دقت کنید ، مثلاً شما در استصحاب حالت سابقه را نگاه می‌کنید در قاعده‌ی سوق مسلم لحاظ می‌کنید که این گوشت را از دست مسلمان گرفتید ، در قاعده‌ی تجاوز لحاظ می‌کنید که شما نماز می‌خوانید قیامت‌ان و قرائت‌ان را احراز کردید الان هم در سجده هستید رکوع‌تان مشکوک است و در حال نماز هستید و عادتاً در حال نماز رکوع باید قبل از سجده باشد ببینید اگر بخواهد اصل قرار بدهد چه قرار می‌دهد با این لحاظ قرار می‌دهد .

مثلاً اگر شما گفتید اصل عدم تزکیه خیلی خوب استصحاب عدم تزکیه اما چون از سوق مسلمان گرفتید شما یک گوشت را در بیابان پیدا بکنید اصل عدم تزکیه جاری می‌شود ، اصل عدم تزکیه است . اما اگر از دست مسلمان گرفتید قاعده‌ی سوق مسلمین ، لحاظ کردید .

آن وقت ببینید نکته‌ی من عرض کردم در باب اصول عملیه نکات ظریف زیاد است ان شاء الله خدا توفیق بدهد چون بحث ما الان آنجا نیست من فقط دو سه نکته‌ای که خیلی اساسی است دارم توضیح می‌دهم . ببینید اگر آمدیم جعل کردیم خوب دقت کنید جعلتان مناسب با لحاظ است ، شما چه چیزی جعل می‌کنید ، می‌گویید این گوشت مزکی است چون از مسلمان گرفتیم ، لکن آیا جعل می‌کنیم که خود این قصاب سرش را بریده است ؟ دقت کردید چه شد ؟ حالا که مزکی است فرض کنید بازار هم تعطیل است سلاخ خانه‌ها هم تعطیلند چون که مزکی است پس این قصاب سرش را بریده است این را نمی‌توانید اثبات بکنید نکته روشن شد ؟ آن نکته‌ی اساسی نمی‌دانم روشن شد برایتان ؟

یعنی اگر شما لحاظ کردید در اصول عملیه آنچه که مناسب با آن لحاظ است انجام می‌دهید مضافاً به اینکه آن چیزی را که می‌خواهید لحاظ بکنید و به لحاظ آن جعل می‌کنید باید در لسان دلیل اخذ شده باشد ، لذا این روایت لا تقض الیقین بالشک اشکال معروفش همین نکته است می‌گوید لانک کنت علی یقین من وضوئک ما روایت نداریم لا صلاة الا بوضوء ما روایت داریم لا صلاة الا بطهور .

می گوید تو یقین به وضوء داشتی خیلی خوب یقین به وضوء داشتی هم الان هم یقین به وضوء ، استمرار یقین . اما این اثبات نمی تواند بکند لا صلاة الا بوضوء روشن شد نکته ؟ یعنی این نکات ظرافت و ...

ولذا این اصل را مثبت گرفتند چون کنت علی یقین من وضوئک فعلی طهور ، پس طهور را آن که در لسان دلیل است طهور است و لذا اشکال کردند لذا معروف است بین متاخرین جواب دادند که واسطه خفیه ست اگر واسطه خفیه باشد قبول می کنیم اصل مثبت با واسطه ی خفیه مثل همین مثال ، چون گفت وقتی تو وضوء داری یعنی طهور ، وضوء یعنی طهور ، پس ان کنت علی یقین من وضوئک یعنی علی طهورک .

بعضی از آقایان معاصر اصرار دارند که اصل مثبت را قبول ندارند اصل مثبت را به هیچ نحوی قبول ندارند واسطه می خواهد خفیه باشد یا جلیه باشد ، اگر این را قبول بکنند این اشکال پیدا می کند این روایت ستر ، و من فکر می کنم نکته ، نکات دیگری هم دارد چون نمی خواهم فعلا وارد این بحث بشوم نکته ی اساسی که امثال مرحوم آقای شیخ هادی طهرانی ، لا تنقض الیقین بالشک را قاعده ی مقتضی و مانع معنا کرده است نه استصحاب ، او می گوید باللسان روایت این بیشتر می آید قاعده ی مقتضی و مانعی که ایشان می گوید غیر از آن مقتضی مانعی است که مرحوم شیخ انصاری دارد .

مقتضی و مانع در اصطلاح شیخ انصاری این است که اصطلاحا می گفتند که اجزاء علت سه تاست شرط است و مقتضی است و عدم مانع ، اینها می گفتند شرط و مقتضی احراز باید بشود عدم مانع احراز نمی خواهد ، هست خودش عدم مانع . یعنی شما اگر مقتضی را دیدید شرط را هم احراز کردید دیگر مانعی بود یا نه فرض کنید شما دیدید که ایشان یک آتشی انداخت در خانه ی کسی ، آن می گوید آقا من آتش انداختم یک توری بود آتش روی توری افتاد اصلا این خانه آتش نگرفت ، آتش گرفتن خانه به خاطر علت دیگری بوده است می گویند چون مقتضی را دیدید مانع مشکوک است اصل عدم مانع است پس احراق از این آتش انداختن شماست ، روشن است ؟

اصل عدم مقتضی و مانع که اصطلاح آقایان است شما می گویند ، شما مانع را در اجزاء علت نمی خواهد احراز عدم مانع ، احراز مقتضی و شرط کافی است ، چون اصل با عدم مانع است . آن آقایان دیگر می گوید اجزاء علت علی نحو ... فرق نمی کند آن هم باید احراز بشود ، بخواهیم چیزی را نسبت بدسیم باید اجزاء ثلاثه هر سه احراز بشود ، هم شرط ، هم مقتضی و هم عدم مانع این اصطلاح مقتضی و مانع در آنجا .



مقتضی و مانع در اصطلاح آقای شیخ هادی این است که اگر یک چیزی مقتضی بود و اقتضایش هم به نحو لا به شرط بود یعنی این طور نبود که اگر شک کردید برداشته بشود اقتضاء ، محدودیت نداشت ، یک محدودیت نداشت و محدودیت نه اینکه محدودیت نداشت یعنی گفت این لا به حد ندارد همین جور نه اصلاً نه این جهت را گفت نه آن جهت را گفت نه به شرط شیء بود ، این اگر آمد شما آثار را بار بکنید تا زوال پیدا بکند ، دقت بکنید ، این غیر از استصحاب هست .

لأنك كنت على يقين من وضوئك شما وضوء که آمد همین جور آثار را بار کن نماز بخوان ، مسح مصحف بکن همه ی آثار را بار کن تا یقین به حدث پیدا بکنی ، یقین پیدا بشود ، این غیر از استصحاب است ، ایشان روایت لا تنقض الیقین ، این هم می گوید قاعدة شریفة فلان حرف بدی نیست این قاعده ی ایشان ، عرض کردم در دوره ی اول استصحاب هم خود من هم بیشتر هم نظرم به این بود که اگر ما باشیم و طبق قاعده همین نظر است ، اسمش را هم گذاشته بودیم قاعده ی اسباب بعد اصطلاح ایشان را دیدم مقتضی و مانع و الا من اسمش را اسباب گذاشته بودم که اگر سبب آمد شما آثار را بار بکن تا آن سبب زائل بشود ، تکویناً یک سبب آمد کل آثار بار می شود ، لکن انصافاً اثبات این قاعده هم دلیل می خواهد ، یعنی همین که ایشان می گوید قاعدة شریفة سلمنا لکن دلیل می خواهد .

آن وقت نکته ی اساسی تر این نبود ، حالا من چون محجة البیضاء ایشان را دیدم این قسمت را هم دیدم در ذهنم نیست ، نکته ی اساسی تر این است که اگر ما چون در باب استصحاب تصویر استصحاب هم فرق می کند ، اگر ما استصحاب را توسعه ی یقین بقاء بگیریم اگر ، بگوییم حقیقت استصحاب دقت بکنید آن یقین به حدوث را شما توسعه بدهید بقاء ، اگر حقیقت استصحاب این باشد این لا تنقض الیقین بالشک از قبیل کنایه می شود ، از قبیل زید کثیر الرماد می شود ، چون لا تنقض ظاهراً خطاب است دیگر ، این چه می خواهد بگوید لا تنقض الیقین بالشک یعنی یقین باقی است ، این یعنی یقین باقی است مثل زید کثیر الرماد یعنی زید جواد ، نمی دانم دقت کردید این اشکال دیگری است غیر از اشکال اثبات است .

اگر استصحاب را ما به این معنا بگیریم این روایت باید حمل بر کنایه بشود ، لا تنقض یعنی یقین باقی است کنایه از بقاء یقین است خطابی به ما نیست روی قاعده ی مقتضی و مانع که مرحوم آقای شیخ هادی گفته خطاب هست آن درست است دقت کردید چه می خواهم بگوییم آن می گوید تو وضوء گرفتی آثار وضوء را بار کن نقض نکن دقت کردید ؟

یکی از حضار : اگر بگویند متعلقین شک به اصطلاح یقین در استصحابی است کیست ؟

آیت الله مددی : این غیر از آن است نه ، آن در حقیقت استصحاب است .

ملتفت شدید چه می خواهم عرض کنم ؟ این یک نکات فنی است که حالا در محل خودش ، چون اینها گفته نشده من الان اینجا بعضی هایش را توضیح بدهم .

آن وقت نکته ی اساسی به نظر ما وقتی می گوید شما قاعده ی استصحاب ، اینها آمدند گفتند در سجده اگر شک بکنید استصحاب عدم رکوع معارض است با قاعده ی تجاوز لذا آمدیم تخصیص زدیم چون گفت لا تتقض الیقین بالشک درست است ؟ آن گفت اذا جست شیء فشکک لیس بشیء پس این شک را برداشت . شک را که برداشت آقایان اصولی جدید گفتند شک را که برداشت می شود حکومت ، قدماء می گفتند تخصیص روشن شد ؟ این مبانی را من می گویم که روشن بشود . چون گفت اعلم الناس یک روایت از امام صادق است ، اعلم الناس اعلمهم باختلافهم یعنی این اختلافی که در طول ۱۵ قرن در دنیای اسلام شده این ریشه هایش را معلوم بشود که ریشه های این اختلاف در کجاست .

آن گفت شکک لیس بشیء پس لا تتقض الیقین بالشک این می گوید شک نیست و جای استصحاب نیست ، روشن شد ؟ حالا این جای استصحاب نیست آنها تخصیص می فهمیدند آقایان فعلی ما حکومت فهمیدند ، پس تعارض ندارد . هر دو را واقع فهمیدند .

آن وقت نکته ی دیگر این است که اگر شما یقین به وضوء داشتید مثلاً اول ظهر وضوء گرفتید دو ساعت بعد به اصطلاح نماز خواندید بعد از نماز به یک ساعت شک کردید که من شاید قبل از نماز مثلاً تواله رفتم آیا استصحاب جاری می شود استصحاب بقاء طهارت بگویم نماز درست است ؟ دقت کنید ، الان شما دارید شک می کنید شکتان بعد از نماز است اینجا هم این آقایان آمدند گفتند نه در اینجا هم استصحاب جاری نمی شود .

در تنبیهات کفایه نمی دانم یا تنبیه اول کفایه است یا دوم کفایه است که شک باید فعلی باشد ، شک شما فعلی نیست این شک برای سابق است . لذا اینجا آمدند حل تعارض را به چه کردند به این کردند استصحاب جاری نمی شود چون شک فعلی نیست ، شک که فعلی نبود استصحاب جاری نمی شود آن وقت چه جاری می شود قاعده ی فراغ ، چون بعد از نماز است شک می کنید نمازتان درست بوده یا نبوده قاعده ی فراغ ، معلوم شد چطور تعارض برداشته شد ؟

با فعلی نبودن شک تعارض برداشته شد و یک نکته ای فقط خیلی کوچک می گویم چون حالا ، دو تا سه تا روایت در استصحاب از زراره هست شیخ نقل کرده روایت دومش که استصحاب است تصادفاً نظیر این مثال را استصحاب را جاری کرده است اشکال آن روایت این

است اشکال صحیح دوم زرارہ قلت و لم ذلک درش و لم ذلک دارد این لم ذلک استصحاب را در مثل این مثال جاری کرده است که آقایان اشکال دارند که در مثل این مثال استصحاب جاری نمی شود ، دقت می فرمایید ؟

چرا چون شک فعلی نیست حالا ما به جای تمام این حرف هایی که این آقایان زدند عرض کردیم آن که به ذهن ما می آید اصولا یک اشتباهی که در اینجا شده منشاء اشتباه شک است ، یعنی فرق بین مجرا و جاری نگذاشتند مشکل این است اگر شما حالت سابقه داشتید شک کردید مجرای استصحاب است اما معنایش این نیست که حتما استصحاب جاری می شود ، اگر بعد از فراغ بود مجرای قاعده ی فراغ است اما معنایش این نیست که همیشه قاعده ی فراغ جاری بشود اشکالی که اینجا کردند ما از این راه وارد شدیم یعنی اشکال اساسی به نظر ما این است که مجرای استصحاب هست اما جاری نیست ، اگر شما در سجده شک کردید که آیا رکوع انجام دادید مجرای استصحاب عدم رکوع هست اما این استصحاب جاری نیست ، این استصحاب جاری نیست .

چرا چون عرض کردیم نکته ی اساسی در باب اصول چون دیگر الان از ابداعات این حقیر سرا پا تقصیر است نکته ی اساسی در اصول لحاظ است حالا گفتند شک باید فعلی باشد ، این که می گویند شک باید فعلی باشد درست است ، شک که فعلی شد جهل پیدا می شود ، جهل می آید لحاظ می کند آن نقطه ی معلوم را لحاظ می کند طبق نقطه ی معلوم جعل می کند دقت کردید ؟ یا جعل عقلانی است مثل اصالة العدم یا تعبد شرعی است مثل استصحاب در مواردی که مثلا تعبد شرعی باشد دقت می کنید ؟

و لذا اگر شما در سجده شک کردید به شما گفت آیا شما به اصطلاح یادت می آید که قیام و قرائت را انجام دادید این تا می گوید یادت می آید قیام و قرائت یعنی استصحاب عدم رکوع جاری کن ، حالت قبل از رکوع را که دید یعنی استصحاب .

یکی از حضار : تجاوز می گوید نبین

آیت الله مددی : ها در تجاوز می گوید نبین تا گفت نبین نشد ، تا نشد جاری نمی شود .

لحاظ عدم نمی خواهد ، عدم لحاظ خودش کافی است ، روشن شد ؟ چرا ایشان می گوید چون شک فعلی نیست درست است شک فعلی نیست اما نکته ی دیگری دارد چون نماز را خواندی ، نمازی که خوانده شده که لحاظ درش معنا ندارد ، نماز خوانده شده است ، لحاظ برای جایی است که برای عمل آینده باشد دیگر لحاظ ، آن واقع شده است . دیگر شما لحاظ حالت سابقه ، حالت سابقه دارد نه اینکه ندارد ، چون آنها استصحاب را امر واقعی می دانستند دقت کردید ؟ این مثل این می ماند که شما بیایید در جایی بنشینید با رفقا بگویند من وضوء گرفتم یک دو ساعت اینجا بوده بعد هم بلند شدید نماز خواندید بعد از یک ساعت شک بکنید که آیا من توالی رفتم ؟ به ما

می گویند نه آقا دو ساعتی که با ما بودید شما توالی نرفتید خوب دیگر اماره است دیگر ، شما اینجا استصحاب هم اینطوری نمی کنید می گویند نماز درست است ، رفقا می گویند شما نشسته بودید شما اصلاً توالی نرفتید ، اینجا استصحاب را هم از این قبیل گرفتند روشن شد ؟ نکته را دقت کنید ، این تمام بحث عوض می شود ، اینجا استصحاب را نمی دانم نکته ی فنی

در صورتی که ما آمديم استصحاب را لحاظ کردیم وقتی شک فعلی نیست درست است حرف آقایان تا شک فعلی نیست کافی نیست وقت شک فعلی نبود شما جهل دارید اما لحاظ نمی توانید بکنید چرا چون عمل گذشته است چه چیزی را می خواهید لحاظ بکنید جای مجرای استصحاب هست ، اما استصحاب جاری نیست .

لذا چون او را لحاظ نمی کنید خواهی نخواهی الان چه لحاظ می کنید ؟ عملی از شما صادر شده الان دو مرتبه انجام بدیم یا نه قاعده ی فراغ می آید ، مجرای قاعده ی فراغ است و جاری هم قاعده ی فراغ است ، باز هم خوب دقت کنید ، باز هم لازم نیست اگر مجرای قاعده ی فراغ بود حتماً قاعده ی فراغ اگر شما بعد از وقت شک کردید قاعده ی الوقت حائل جاری می شود . دیگر قاعده ی فراغ هم جاری نمی کنیم .

چون مفروض این است که وقت خارج شد دیگر ، البته اگر دارید مصباح الاصول آقای خوئی بیاورید جلد ۲ یک جایی الوقت الحائل را دارند قاعده ، این نکته را هم بگویم چون اینجا نکاتی است که کمتر آقایان به آن می رسند . قاعده ی الوقت حائل مثل فراغ گرفتند اصل محرز گرفتند ، آقای خوئی هم به این معامله می کند ما این را نکته اش را اینجا عرض می کنیم شما بیاورید دخل حائل را بیاورید .

روایتی که داریم فقد دخل حائل است ، آقایان این را اصل محرز گرفتند یعنی در حقیقت در مثل اینجا اگر قبل از نماز استصحاب است اگر بعد از نماز است قاعده ی فراغ است اگر بعد از وقت است قاعده ی الوقت حائل است . نتیجه ی هر سه هم صحت صلاة است . این یک کارهایی بوده که البته به این صورت در رسائل شیخ هم نیست در کلمات مرحوم نائینی هم نیست ، ما برای اولین بار داریم این طوری روشن و واضح تقریش می کنیم نتیجه ی هر سه هم صحت صلاة است ، هر سه هم به اصطلاح اصل محرز هستند طبق تصور آقایان.

اما ما گفتیم در واقع این طور نیست اگر قبل از نماز است فقط قاعده ی استصحاب است چیز دیگری جاری نمی شود ، اگر شما بعد از نماز شک کردید فدخل حائل آمد ؟

یکی از حضار: علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد عن حریر عن زراره عن فضیل عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله تبارک اسمه ان الصلاة كانت علی المؤمنین کتابا موقوتا قال یعنی مفروضا و لیس یعنی وقت فوتها اذا جاز ذلك الوقت ثم صلاها لم تكن صلاته هذه مؤدی ولو كان ذلك لهلك سليمان بن داوود عن ... حين صلاها غير وقتها ولكنه متى ما ذكرها صلى قال ثم قال ومتى استيقنت او شككت في وقتها انك الم تصلاها او في وقت فوتها انك لم تصلاها صليته فان شككت بعد ما خرج وقت الفوت فقد دخل حائل فلا اعادة عليك من شك حتى تستيقن فان استيقنت فعليك ان تصليها في

آیت الله مددی: البته احتمال غالب دارد طبق تصورات ما که این مدرج باشد کلام زراره باشد، بینید دقت کنید آقایان قاعده‌ی الوقت حائل را از این گرفتند از این روایت.

یکی از حضار: از ثم قال؟

آیت الله مددی: ها دیگر از ثم قال.

می‌گوید اگر بعد از وقت یقین کردید بخوان اما یقین نکردید شککت فقد دخل حائل دقت کردید؟ آقای خوئی بیاورید مصباح این الوقت حائل را از این گرفته است، حرف ما این است که این روایت، چون حالا اگر روایت بگیریم و مدرج نباشد و روایت باشد این روایت در حقیقت همان برائت است.

یکی از حضار: شیخ طوسی در تهذیب از همین بخش شروع کرده علی عن ابیه عن حماد عن حریر عن زراره والفضیل عن ابی جعفر علیه السلام انه قال متى ماستيقنت او شككت فكر كنم اصلا آن کافی باشد.

آیت الله مددی: از کافی گرفته است، اصلا عرض کردیم هر وقت شیخ طوسی ابتدا بکند از مشایخ کلینی از کافی است حالا این معروف است که اگر ابتدا به اسم یک کسی کرد از کتاب اوست چون اسم علی را برده خیال می‌کنند از کتاب علی بن ابراهیم نه این از کافی است هر وقت، گاه گاهی از کتاب علی بن ابراهیم است و الا هر وقت اسم مشایخ کلینی را برد در اول خود مشیخه دارد اول طریقش را به خود کلینی دارد و می‌گوید ومن جملة ما ذكرته عن علی بن ابراهیم و محمد بن یحیی این مشایخ کلینی است، اینها از همین کافی از کلینی است دقت فرمودید؟ پس اینکه اسم علی را برده از کلینی گرفته نه اینکه از جای دیگری است.

ومتی شککت من به نظرم این مراد براءت است اصالة البرائة عن القضاء می آید چون قضاء به امر جدید است ، آن وقت طبق تصور ما ، ما قاعده‌ی الوقت حائل نداریم پس دو تا اصل محرز داریم یکی استصحاب قبل از عمل ، یکی قاعده‌ی فراغ بعد از عمل و قبل از خروج وقت ، یکی اصالة البرائة بعد خروج وقت ، مجرا هست اما جاری نیست دقت کردید چه شد ؟

اگر شما بعد از وقت شک کردید مجرای استصحاب نیست ، مجرای استصحاب هست اما استصحاب ، روشن شد ؟ این خیلی کارهای خوبی است که الان در اهل سنت کلاً اینها نیست ، در شیعه هم به این روشنی که من عرض می‌کنم تا حالا نیست ، خیلی روشن شد پس این که آمده تعارض اصول مرحوم شیخ این درست نیست این تعبیر درست نیست ، اختلاف مجاری اصول است اختلاف هم هست تعارض هم نیست .

و چون اختلاف است لحاظ است ، باید ببینیم چه چیزی را لحاظ کرده است . گفت بلی قد رکعت در روایت یعنی چه بلی قد رکعت یعنی قیام را نگاه نکرده است ، همین که قیام را نگاه نکرده یعنی استصحاب نکرده است . همیشه این مثال را در درس می‌گفتم ما موج ساکن نداریم آب که ساکن شد دیگر موج نیست موج همان حرکت آب است چیزی غیر از آن نیست ، موج ساکن نداریم . نمی‌خواهد بگوید من استصحاب لحاظ نمی‌کنم همین که لحاظ نکرد حال قیام را می‌شود استصحاب جاری نیست مجرا هست جاری نیست این از تعبیرات بنده هیچ کسی دیگر این تعبیر را نکرده است و آن که الان موجود داریم ما اختلاف مجاری اصول است نه تعارض اصول ، مرحوم شیخ در آخر استصحاب تعارض اصول آورده آقایان دیگر هم آوردند ، اینها خیال کردند سه تا اصل است نه سه تا اصل سه مورد است .

و لذا با هم جاری نمی‌شوند اگر قبل از نماز است لحاظ می‌کنیم طهارت استصحاب جاری می‌شود ، بعد از نماز چون لحاظ نمی‌توانیم بکنیم چون گذشت عمل گذشت

یکی از حضار : همین طوری تعارض اماره با اصول را نپذیرفتید ، بین اصول هم رتبه بندی قائلید نه تعارض

آیت الله مددی : تعارضی نیست ، مجرا هست روشن شد ؟

اینها خیال کردند ، چون خیال کردند اصول یک امر واقعی است خیال کردند که اگر مجرا بود جاری هم باید باشد روشن شد ؟ پس یک اشتباهی شد نمی‌دانم روشن است ؟ یعنی آن که در ذهنیت اهل سنت آمد سرایت کرد در اینجا من حیث لا یشعر ، توجه این . اگر این مطلبی که من عرض می‌کنم واقعا خوب خیلی از مطالب را روشن کردیم یعنی زحماتی که از زمان وحید شروع شد در شیعه این الان شکل

واضحی پیدا کرد اصلاً ما چیزی به نام تعارض اصول نداریم، اختلاف مجاری اصول است و در هر لحاظی که کردیم همان اصل جاری می‌شود و می‌شود مختلف هم بود.

مثلاً می‌گوید آقا من رفتم گوشت خریدم از بازار می‌گویند تو وقت ذبحش بودی یا نه؟ یعنی استصحاب عدم تزکیه، تا گفت ذبح یعنی عدم تزکیه، قاعده‌ی سوق مسلمین هم جایش هست، اصالة الحل هم جایش هست اما تا آمد گفت تو در وقت ذبح بودی یعنی آن حالت را دیدی تا لحاظ کرد می‌شود استصحاب عدم تزکیه.

می‌گویند از دست مسلمان گرفتی یعنی دیگر ندید، تا ندید، روشن شد؟ تا ندید دیگر نیست دقت کردید؟ مجرای استصحاب عدم تزکیه هست مجرایش هست. اگر آمد گفت بخور، کار نداشته باش بخور این اصل غیر تنزیلی است آن دو تا اصلی تنزیلی هستند، استصحاب یک نتیجه دارد، قاعده‌ی سوق مسلمین یک نتیجه‌ای دارد آن می‌شود تنزیلی. این یکی می‌گوید بخور.

و لذا آقایان هم بحث کردند که اگر گفت بخور معنایش این نیست که مثلاً تمام آثار تزکیه را بار کن، اما اگر گفت از دست مسلمان گرفتی این تمام آثار تزکیه را بار کن، یک بحثی دارند آقایان لا جناح علیکم ان تاكلوا من بیوتکم و بیوت آبائکم در آیه‌ی مبارکه هست بحث سر این است که او ما ملکتم مفاتحه کلید خانه‌ای را گرفتید رفتید داخل خانه در یخچال چیزی بود بیرون چیزی بود میوه‌ای بود بخور، بحثی که دارند در بحث صلاة مغصوب دارند در عروه هم هست می‌شود آنجا نماز هم خواند؟ کلید خانه را گرفتید، گفتند اکل در آیه‌ی مبارکه اکل آمده است.

لذا گفتند اگر بخواهد نماز بخواند باید بگوید، تاكلوا یعنی تصرفوا، یک معنایی که شامل نماز هم بشود، لا جناح علیکم ان تاكلوا یکی از حضار: تعدی از مورد نیست؟

آیت الله مددی: آها باید از عقل، آن وقت یک قاعده‌ی کلی هم دارند که اگر عنوان مشیر بود یا عنوان به اصطلاح موضوعیت داشت حمل بر موضوعیت می‌شود در لسان دلیل حمل بر موضوعیت می‌شود مگر اینکه ثابت بشود این مشیریت است، یعنی مشیر باشد به تصرف و الا اگر ما باشیم و طبق قاعده به شما گفت آقا بیا از غذا بخور لا تاكلوا و ملکتم مفاتحه، کلید خانه را گرفتید در خانه غذا بود بخور اشکال ندارد اما آنجا نماز هم بخوانید درش ندارد اجازه‌ی نماز به شما نداده است که، این را در عروه در بحث صلاة مغصوب دارد.

یکی از حضار: نظر خودتان چیست؟

آیت الله مددی: مشکل است انصافاً یک کمی شاید خالی از اشکال نباشد در بحث صلاة مغصوب دارد دقت می کنید؟

این یک بحثی است که یعنی یک بحث کبروی است یعنی بحث خاصی نیست یک بحث عمومی است که اگر ما آمدیم حالا استصحاب جاری کردیم پس بنابراین اگر گفت استصحاب عدم تزکیه محرز است، اگر گفت سوق مسلمین محرز است، اگر گفت بخور و لذا در روایات قاعده‌ی تجاوز دو جور است یک جورش این است که بلی قد رکعت این یعنی محرز است در بعضی هایش فامض فی صلاتک این فامض فی صلاتک غیر محرز است.

یکی از حضار: نظر به واقع ندارد.

آیت الله مددی: نظر ندارد.

لکن فامض فی صلاتک به هر حال قیام را نگاه نکرده است، استصحاب را نگاه نکرده است، همین که لحاظ نکرد جاری نمی شود، گفتیم امروز اقلاً این بحث را بگوییم چون مباحثی که مربوط به این می شد خیلی متمرکز نبود اما این بحثی که ما امروز مطرح کردیم خیلی متمرکز است و خیلی، و همچنان که ما تعارض را گفتیم آقایان تعادل و ترجیح دارند، تعادل و ترجیح هم دارند، تعادل و ترجیح هم دارند، تعارض الادله هم دارند، تعارض الاخبار هم دارند، گفتیم هیچ کدام از اینها نیست.

چون بحث تعارض مفروض بر مبنای حجیت است، ما اگر حجیت را قبول نکردیم هیچ کدام از این مباحث درست نیست، در حقیقتش اختلاف الاخبار است، چون حجیت تبعیدی را قبول نکردیم اگر حجیت تبعیدی را قبول کنیم تعارض مطرح نمی شود.

نگاه کنید این در نجاشی و شیخ نگاه کنید در یونس بن عبدالرحمن

یکی از حضار: ببخشید این روایت در فقیه بدون آن ذیل است فقط همان بخش اول است

آیت الله مددی: احتمال دادم که مدرج باشد من ندیده بودم فقیه را تا شما خواندید روی ارتکازات فقهی خودم احتمال دادم که این ثم قال برای زراره باشد.

یکی از حضار: این جوری نقل کرده و قال زراره و فضیل بعد دیگر تمام شد، و لکن ما ذکرهما صلی

آیت الله مددی: عجب، احتمالش هست که مرحوم فقیه این را مدرج گرفته است، کلام برای زراره باشد.



یکی از حضار: استاد فرمودند تصریح صدوق جایی هست که انفرادات حریر از زراره را چون احتمالاً خیلی نقل می‌کرد من چیز نمی‌دانم فتوا نمی‌دهم .

آیت الله مددی: الان در ذهنم نیست این مطلب شاید من یک جایی گفتم نشنیدم کسی گفته باشد .

دقت کردید چه می‌خواهم عرض بکنم پس تا اینجا این مطلب

یکی از حضار: آن وقت یونس چه شد نفرمودید ؟

آیت الله مددی: در یونس بن عبدالرحمن بیاورید شیخ نوشته علل الحدیث نجاشی نوشته اختلاف الحدیث این اولین کتاب‌های ما در تعارض است .

یکی از حضار: این که دو تایش را دارد و کتاب العلل و کتاب اختلاف الحدیث

آیت الله مددی: نه علل الحدیث نه غیر از آن ، نجاشی شاید نوشته علل الحدیث یکی اش را علل نوشته یکی اش را اختلاف الحدیث ، رساله‌ی شافعی را هم بیاورید هر دو تعبیر را دارد هم علل الحدیث دارد هم اختلاف الحدیث .

یکی از حضار: کتاب العلل الکبیر در نجاشی هم در مورد

آیت الله مددی: علل شاید مراد علل احکام و اینها باشد نه این علل

یکی از حضار: این هم دو تا دارد علل الکبیر دارد و کتاب علل الحدیث اما شیخ از عطف کرده است این طور فرموده کتاب العلل و

کتاب الـ حالا نمی‌دانم قبلش واو دارد چه دارد ، کتاب العلل و کتاب اختلاف الحدیث

آیت الله مددی: آها یکی علل الحدیث دارد یکی اختلاف الحدیث این دو تا یعنی مخصوصاً یونس و احتمال قوی قبل از شافعی باشد شافعی هم همزمان است دیگر ۲۰۲ است وفاتش ۲۰۳ یا ۲۰۲ ، ایشان هم علل الحدیث و اختلاف الحدیث .

در قرن بعدی در سنن ترمذی علل ، علل ، کتاب العلل ، آخر ترمذی بله آقا ؟

یکی از حضار: یونس ۲۰۸ .

آیت الله مددی: چه کسی آقا یونس ؟

یکی از حضار: بله.

آیت الله مددی: می دانم اما کتاب را شاید زودتر نوشته است. خود شافعی ظاهراً ۱۹۵ کتاب را نوشته است صد و نود و خورده‌ای نوشته است قبل از وفاتش، علی ای اولین کتاب ما

آن وقت این ممکن است این طور بگوییم اصلاً بحث تعارض را که الان آقایان مثل نائینی و دیگران مسلم گرفتند از اهم اباحت اصول است اگر انداختیم روی علل الحدیث و اختلاف الحدیث این فروع درایه می شود اصلاً ربطی به اصول ندارد اصلاً کلاً از اصول خارج می شود. مگر بیایم بگوییم که در اصول ما راجع به حدیث بحث می کنیم ولو بحث های درایه، حدیث و تاریخ حدیث و اختلاف حدیث و متن حدیث و مضمون و همه ی جهات حدیث را ما در اصول بحث می کنیم و الا الان متعارف در اصول حجیت حدیث است، در اصول متعارف حجیت حدیث است، آن علومی که مربوط به حدیث است در درایه بحث می شود.

پس بحث تعارض یا در درایه است یا در اصول اگر توسعه بدیم و الا اگر اصول را گذاشتیم روی حجیت دیگر اصلاً معنا ندارد به خلاف اینکه نائینی می گوید اهم، راست هم می گوید خیلی، بعضی ها شاید دو، سه جلد کتاب در تعارض نوشتند ولی صحبت کمی هم نیست.

لکن در حقیقت روشن شد و بعضی ها هم تعارض الادله نوشتند این تعارض الادله مبنی است بر اینکه باز قرآن را با حدیث ببیند، قرآن را با اجماع ببیند، اجماع را با حدیث، باید این طوری حساب بکند دیگر اگر نوشتند تعارض، آها ادله ی اربعه را با همدیگر باید حساب بکنند اگر تعارض الادله گفت آن دیگر خیلی اوضاعش به هم می خورد اصلاً کلیت کار عوض می شود اما اگر گفتیم تعارض الاخبار بحث تعارض اخبار یا تعادل و ترجیح.

تعادل و ترجیح هم این است تعادل یعنی هر دو به لحاظ حجیت هم عدل هستند، ترجیحی است که حجیتش بر دیگری ترجیح دارد فرض بر حجیت تعبدی است دقت کردید؟ پس هم تعارض اصول زیر سوال می رود هم تعارضی که آقایان دارند زیر سوال می رود، تعارض اصول ما نداریم اختلاف مجاری اصول است و این هنر اساسی است که الان انصافاً، عرض کردم این هنر اساسی آن ریشه اش یکی است واقعی است یا واقعی نیست بنای اصحاب ما اصل عملی است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين